

می‌کند، هرگز به «متن» و «مقصود» اصلی نمی‌تواند رسید:

در ره منزل «لیلی»، که خطر هاست در آن / شرط اول قدم آن ست که «مجنون» باشی
 «نقطه‌ی عشق»، نمودم به تو؛ هان! سَهو مکن / وَر نه، چون بنگری: از «دایره»، بیرون باشی!
 «کاروان» رفت و، تو در «خواب» و، «بیابان» در پیش: / کی روی؛ ره ز که پُرسی؟ چه کنی؛ چون باشی؟!...

[حافظه‌ی شعر ایران؛ حافظ]

«زنده‌گانی»، از جنس «تولید» است و - «زنده‌مانی»، از جنس «مصرف».

هرچه به «تصمیم» و «تغییر» و «تولید»، نزدیک‌تر شده باشیم؛ معنایش آن ست که از «زنده‌مانی» صرف - یعنی چشم به دهان این و آن دوختن، و مُترصد دستگیری و یاری‌رسانی این و آن بودن - بیش‌تر، فاصله گرفته‌ایم.

این «شناسنامه»-یی که در داستان ماست، «هویت» زمانی و زمینی «زنده‌مانی» ماست؛ که برای هر موجود و شیء دیگری هم، عین همان راه، می‌شود صادر کرد!

و گرنه، برای عبوری چشمگیر و هدفمند، از «زنده‌مانی» به «زنده‌گانی»

-حتماً- شناسنامه‌ی دیگری راه، می‌باید دست‌وپا کرد.

شناسنامه‌یی که «تصمیم» و «تغییر» و «توبه» و «مهندسی مجتد زنده‌گانی»، در آن، الفبای اجتناب‌ناپذیر و حتمی این «بازنگری» و «بازنگاری» ست...

«زنده‌گانی» هر کس، از خود او، آغاز می‌شود؛ و هیچ کس راه، قدرت آن نیست که به دیگری، «زنده‌گانی» بدهد.

«زنده‌گانی» فرصت‌آفرینی ست. «زنده‌گانی»، برنامه‌ریزی ست. «زنده‌گانی»، فکر کردن ست. «زنده‌گانی»، تغییر پیدا کردن ست... «زنده‌گانی»، «تصمیم» گرفتن ست؛

و هر جا که «تصمیم‌گیری» نیست -

هرگز نمی‌شود، از «زنده‌مانی» به «زنده‌گانی» رسید!



دکتر ابوالقاسم حسینجانی

«زنده‌گانی» یا «زنده‌مانی»؛ مسأله این است!

کسی که نمی‌داند چه می‌خواهد بکند، هرگز نخواهد توانست کاری بکند.
 «دانستن» و «دانایی»، مقدمه‌ی ورود به دنیای «تصمیم‌گیری» و «برنامه‌ریزی» ست.
 نمی‌شود «ندانسته» کاری کرد، و آن کار را «خراب» نکرد!
 ریشه‌ی «تفاوت» ها، در همین جاست.
 جهان، دستاورد «تفاهم» هاست:
 از «زنده‌مانی» تا «زنده‌گانی» راه درازی ست.
 «زنده‌مانی»، «اجبار»-ی ست از جنس تحمیل و بارگذاری؛

درحالی‌که: «زنده‌گانی»، «اختیار»-ی ست از جنس تصمیم و باربرداری.

«زنده‌مانی»، فقط نوعی «بودن» ست؛ اما «زنده‌گانی» این «گونه» نیست.

«زنده‌گانی»، «گونه»-یی از «بودن» ست، که به «شدن» هم فرامی‌رسد.

«بودن»، شرط لازم «زنده‌گانی» ست؛ اما - هرگز - شرط کافی، برای آن نیست.

نمی‌شود «بود»، و فقط «بود»!

گاهی، «بودن» - و فقط «بودن» - نوعی «نبودن» ست:

آدم / نمی‌شود که نباشد / اما بودن / - و فقط بودن - /

نوعی نبودن ست؛ و بودن / - اما، بی‌زبان و زمان بودن / و نه این و،

نه آن بودن - / حتماً نبودن ست!

[الف - حسینجانی]

«زنده‌گانی»، فقط و فقط، در جهان «انسان»، معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

اختیار و آزادی، الفبای اولیه‌ی «زنده‌گانی» ست. آن کس که - آگاهانه و آرام - به «تصمیم» و «تحوّل» و «تغییر» نرسیده است، معنایش آن ست که هنوز از «زنده‌مانی» عبور نکرده است.

«زنده‌مانی»، مُقدمه‌ی «زنده‌گانی» ست؛ و ناگفته پیداست که،

آن کس که همه‌ی «فرصت» هایش را در «مقدمه» ها و «مناسبت» های معمولی صرف